

قصص الانبياء

(معرفى يك نسخہ خطى قيس)

نوشتہ

سید محمد علی روضاتی
پروفیسر، کالج علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شکارہ گل خان
پرنسپل
پرنسپل جامعہ اسلامیہ
پرنسپل جامعہ اسلامیہ
پرنسپل جامعہ اسلامیہ

در سال ۱۳۴۰ شمسی کتابی به عنوان ذیل منتشر گردید :

[قصص الانبیاء (= داستانهای پیامبران) . تألیف ابواسحق ابرهیم بن منصور بن خلف النیسابوری . در قرن پنجم هجری . با اهتمام حبیب یثرائی . بنگاه ترجمه و نشر کتاب] که سه سال پیش (= ۱۳۵۹) نیز به چاپ دوم رسید . متن این کتاب مشتمل بر ۴۷۸ صفحه بقطع وزیری است ؛ ۱۸ صفحه مقدمه مصحح و چند صفحه نیز فهارس کتابست .

مصحح در مقدمه گویند : « با اهتمام واستقصائی که بکار رفت از مؤلف این کتاب و عصر او اطلاعی قطعی تحصیل نشد ، و بر ای طبع کتاب از تصویر دو نسخه خطی کتابخانه یاریس و کتابخانه فذیاناشا [در اسلامبول] استفاده کرده اند و در مقدمه گویند : « در هنگام چاپ این کتاب ، سه نسخه دیگر - ظاهراً از مؤلفین دیگر - در موضوع داستانهای پیامبران بدست افتاد که از آنها نیز استفاده شد ، و سپس آن سه نسخه را به اجمال شناسانده اند .

مصحح در ذیل صفحه ۱۵ مقدمه این عبارت را از « فلیکس تاور Flix Tauer مستشرق معروف چکوسلواکی ، در وصف نسخه نافذ

پاشا نقل کرده‌اند: «قدیم‌ترین کتاب فارسی ازین نوع، تألیف ابواسحق ابرهیم بن منصور بن خلف النیشاپوری است. پنج نسخه این کتاب در کتابخانه‌های استانبول با انشاهای مختلف دیده می‌شود».

* * *

نسخه‌بی که ما اینک می‌شناسیم، قصص الانبیائی است مشابه و مغایر نسخه چاپ شده، و از مقابله با مطالبی که مصحح نسخه چاپی از دو نسخه دیگر (= نسخه آقای دکتر بیانی و نسخه آقای تراقی) نقل کرده‌اند، معلوم شد که مغایر آن دو نیز هست. لکن ممکن است بایکی از پنج نسخه کتابخانه‌های استانبول متحد باشد؛ نسبت بنام مؤلف کتاب چیزی که باید اظهار کرد اینک در صفحه اول نسخه چاپی پس از حمد و ثناء، عبارت مقدمه چنین است: «قال الشيخ رحمة الله عليه»، و پس از مقدمه که قصه‌ها شروع می‌شود، گوید: «قصه اول آفرینش آسمان» می‌گوید ابواسحق ابرهیم بن منصور بن خلف النیشاپوری».

ما از تطبیق نسخه خود با نسخه چاپی چنین حدس می‌زنیم که این دو نسخه (و شاید نسخ استانبول) ترجمه‌های فارسی يك اصل عربی باشند، و شاید ابواسحق ابرهیم بن منصور مذکور مؤلف اصل عربی بوده است، و الا بسیار بعید بنظر می‌رسد که در نسخ متعدد يك کتاب فارسی هر چه قدر قدیمی هم باشد در عین اتحاد نسق اینهمه اختلاف عبارت

پیدا شود .

قرینه‌یی نیز بر این احتمال هست و آن جمله « قال الشيخ رحمه الله عليه » در آغاز کتاب و جمله « می گوید ابواسحق ... » در آغاز قصص است که علی القاعده نام مؤلف باید در آغاز کتاب باشد . اینک برای اطلاع از سبک انشای نسخه خطی ما که مع الاسف بر گه اول آن افتاده است، چند سطر از آنجا که نسخه شروع می - شود با معادل آن از نسخه چاپی نقل می کنیم ، سپس چند سطر نیز از پایان هر دو نسخه می آوریم :

آغاز نسخه خطی :

وملیکه را از نورپاک بینی که خون آمد که خدای تعالی خیر کرد از وی خلقتی من نار و خلقته من طین باز جواب دادند که ایمن حجت نیست که باری تعالی را فریشتگان هستند که از آتش افریده و اگر از جمله فریشتگان بوز یانه که اختلاف آمد باری انفاقست که از آن جمله باشد که از آسمان بوزند که با ملیکه عبادت میکرد تا آمده است باخبار که اندر هفت آسمان سجده گاهی بوز الا که وی انجاء عبادت کرده بوز و سه هزار سال شاکردی کردی بوز رضوانرا علیه السلام بخازلی بهشت .

بینی که قتاده و مقاتل رضی الله عنهما جنین کویند اندر معنی این آیه که خدای تعالی خبر کرد از ابلیس : کان من الجن ای خزنة الجنة

وأصله من الجان .

واندر قصه وی جنان آمده است که هفصد هزار فرشته اندر حکم وی بوزند و وی سالار ایشان بوذ و باسماں هفتم خدمت و عبادت میگرد هشت هزار سال با این ملیکتان بس علم سابق بری تعالی اندروی اثر کرد بشقای تاجنین رفت بزبان وی که ای باری تعالی باسماں هفتم خدمت کردم هشت هزار سال دستوری دهتا باسماں ششم فروذایم و عبادت کنم بذین مده که اسماں هفتم کردم پس فروتری خواست اکر سعادت یاربوذی برتری خواستی گفتی دستوری ده تا بججایی برتر آیم بس نکرده و خسیسی کرد اختیار و باسماں ششم فروذآمذ هشت هزار سال نیز عبادت کرد و هم جنین نیز باسماں بنجم دستوری خواست و هشت هزار سال عبادت کرد و بجهارم اسماں نیز دستوری خواست و هشت هزار سال عبادت کرد و همچنین هر اسماانی هشت هزار سال عبادت میکرد تا باسماں دنیا آمد و هشت هزار سال عبادت کرد .

بس بزمین نکرست و زمین جن بنی الجان داسته بوذ و عاصی کشته و مده ایشان بسر امده وزمین خالی کشته ازخلق . ابلیس مناجاة کرد و گفت الهی این جن بنی الجان عاصی کشته وایشانرا هلاک کردی زمین مراده تا بااین فریشتگان فروریوم و عبادت آریم ...

قصه حجاج بن یوسف:

گویند که از بنی امیه بوذ و از نسل یزید بوذ و هفتاد هزار تن

را بدست خود کشته بود غیر از آنک فرموده بود تا دیگران کشته بوزند
 چون نوبت بسعید بن جبیر رسید رضی الله عنه حجاج گفت ... شقی بر خیز
 سعید گفت بذر من بنام نهادن از تو دانایتر بوز و مرا سعید نام کرد
 تو شقی میخوانی حجاج خشم گرفت و گفت بگیر بزد و بسکشید و او
 یکانه روزگار بوز در علم و زهد و تقوی و باورع بوز چون او را بگریفتند
 گفت چرا مر [۱] میکیریند گفتند تا بکشیم او بخندید گفتند چرا
 میخندی گفت از دلیری حجاج بر کردن معصیت بس گفت بار خدایا
 از بس من او را بهیج کس مسلط مکن حق تعالی دعاء او مستجاب کرد
 و او را بخود مشغول کرد و از بس سعید خورده دروی افتاد چنانکه
 از خورد و خواب باز ماند تا دران هلاک شد و بمرد و کویند او را بخواب
 دیده بوزند که حق تعالی با توجه کرد گفت مرا بمدد هر یکی که
 کشته بوزم هفتاد بار بکشند و از بهر سعید بن جبیر مرا هفتاد هزار بار
 بعوض باز کشتند گفتند اکنون چه امیدداری گفت امید میدارم که
 همچنانکه کویند کان قول لا اله الا الله محمد رسول الله امید میدارند .
 و بحکایت آمده است که روزی سایلی ازوی چیزی خواست
 چندان مال بوی داد که تا زنده بوز او را و عیال او را تمام بوز و
 حجاج را دعا میکردند ان قوم تا زنده بوزند و چون حجاج بمرد
 همچنان دعا میکردند بس کویند که آن سایل شبی حجاج را به
 خواب دید که حجاج او را گفت که یا مرد دعا بیشتر کن که مرده ام

گفت جنان کمان بردم که دعاء من ازین بس ترا سوذ ندارد گفت تو دعا میکنی بس ان مرد دعا بیشتر میکرد و قبیلہ خود را گفت شما نیز دعا کنید دیگر بار آن سایل او را بخواب دید که حجاج را گفتی که خدای تعالی معرفت از تو باز نستذکفت نه گفت چرا گفت از بهر سه خصلت را که داشتم یکی آنک کعبه را هفتاد بار طواف کردم و دیگر از بس و تر حدیث دنیا نکردم و سه دیگر چهار رکعت بیش از نماز دیگر نگاه داشتم از بهر این سه خصلت خدای تعالی معرفت از من جدا نکرد و گویند که چون اجلاس فرا رسید وزیر خویش را بخواند که دیوان بیرون آور و بنکر که چند کس را کشته ام نگاه کرد هفتاد هزار کس را کشته بود جهل هزار کزید کان و سی هزار بدست خویش حجاج سخت غمناک شد و سردر پیش افکند وزیرش گفت انذوه مخور که این همه را بحجتی کشتی حجاج گفت اگر در قیامت امیر من باشم و وزیر تو باشی هم جنین باشد ولیکن از ان میترسم که کار بخلاف این خواهند بوذن و گویند که چون حجاج بنزع افتاد مادرش بر بالین او میگریست گفت یا مادر چرا میگریی گفت از بهر این جور و ظلم که تو بر خلقان کردی بی گناه ندانم که خدای تعالی با توجه خواهد کردن گفت یا مادر اگر خدای تعالی کار من بتو باز گذاردن بامن جگنی گفت بر تو بیخشایم و عفوت کنم گفت ای مادر والله والله که خدای تعالی بر من رحیم تر است از تو که مادر منی هزار بار گفت

جون کریم قادر کردد عفو کند و بیامرزد بفضل و کرم خویش .
 والله اعلم بالصواب . تمت الكتاب القصص الانبياء صلوات الله وسلامه
 عليهم اجمعين بفضل الله ومنه وكرمه والصلوة والسلام على نبيه محمد وآله
 وصحبه اجمعين هذا الكتاب في الوقت الصلوة الظهر يوم الخميس من شهر
 شوال سنة ثلاث وخمسين وثمانماية وفي صاحبه احمد شهير بشيخ داداء
 سودآ .

نسخه چاپی :

و فریشتگان را از نور صافی، چنانکه از وحایت کرده است:
 خلقتنی من نار و خلقته من طین و این نیز حجت نبود زیرا که خدای
 را تعالی فریشتگان هستند که از آتش آفریده است . اگر از جمله
 فریشتگان بود یا نبود ، باری ، از خلق آسمان بود و با فریشتگان
 عبادت همی کردی، چنانکه آمده است که در هفت آسمان جای نمائده
 بود که طاعت نکرده بود ، و سه هزار سال شاگردی رضوان کرده بود
 خازن بهشت .

قناده و مقاتل گویند در تفسیر این آیت که حق تعالی گفته
 است: كان من الجن . ای من خزنة الجنة وأصله من الجنان (به همین صورت
 « الجنان » چاپ شده است)

و در جمله قصه او چنان بود که هفتصد هزار فریشته در خیل او بودند
 و در سالار و همترایشان بود ، با آسمان هفتم عبادت همی کرد هشت
 هزار سال ، از سابق علم دروی رسید ، و باد شقاوت بوزید تا گفت ای

بارخدا یا در آسمان هفتم عبادت کردم دستوری ده تا با آسمان ششم روم و عبادت کنم . همچنین فروتر همی خواست . اگر سعادت بادی بودی بلندتر خواستی گفتی بجهانی برتر روم . پس دستوری خواست با آسمان ششم آمد و آنجا بیستاد ، هشت هزار سال عبادت کرد ، و به آسمان پنجم و چهارم و سیم و دوم و نخستین هشت هزار سال عبادت کرد .

پس بزمین نگر بست و زمین را جن بن الجان داشته بودند و مدت ایشان بسر آمده و عاصی شده . ابلیس گفت یارب زمین را بمن ده تا با فریشتگان آنجا عبادت کنیم .

قصه صد و شانزدهم حجاج بن یوسف:

بقصه آمده است که حجاج از بنی اسد و مردی قتال بود ، تا چنین گویند که هفتاد هزار تن را بدست خویش کشته بود جز آنکه بفرموده بود کشتن .

تا روزی سعید بن جبیر را بدید گفت نام تو چیست ؟ گفت سعید . گفت تو شقی نه سعید . سعید گفت پدرم بنام نهادن من از تودانتر بود ، اگر شقی بایستی نام کسردی . حجاج گفت سرش ببرید . سعید بخنید . حجاج گفت : چرا می خندی ؟ گفت از دلیری تو بر معصیت آنگاه گفت یارب پس از کشتن من او را بر کسی دیگر مسلط مکن . حق تعالی دعای او را اجابت کرد و خوره در اندامش افتاد و خواب و قرارش بر رفت و در آن بمرد .

یکی او را بخواب دید و پرسید که خدای تعالی با توجه کرد؟ گفت بفرمود تا مرا بکشتمد بعرض هر یکی که کشته بودم يك بار و بعوض سعید بن جبیر مرا هفتاد بار بکشتمد. گفت امیدت هست؟ گفت هست. و به حکایت آمده است که روزی سابی ازو چیزی خواست مال بسیار بدادش تا حجاج زنده بود دعاء نیکو می کرد و پس مرگ هم چنان بخوابش دید که دعا بیشتر کن. گفت پنداشتم که پس مرگ سود ندارد. گفت می دارد. سابل در دعا زیادت کرد. بار دیگر بخوابش دید که گفت بسبب دعای توه را بیا مرزید. سابل گفت معرفت با توه هست؟ گفت بلی. برای سه کار را: یکی آن که هفت بار خانه کعبه را طواف کرد، دیگر از پس نماز خفتن سخن دنیا نگفتم. سدیگر پیش از نماز دیگر چهار رکعت نکذاشتم. و گویند چون اجلس فراز رسید وزیر را بخواند و گفت در دیوان بنگر تا چند کس کشته ام؟ نگاه کرد چهل هزار سوار و سی هزار غلام از آن خویش کشته بود. وزیر گفت غم منخور که همه را بحجت کشتی. حجاج گفت اگر روز قیامت امیر من باشم و وزیر تو، چنین بود.

و گویند در حال نزع مادرش بر بالین او نشسته بود و می گریست حجاج گفت مرا می گری؟ گفت آری، ندانم که خدای تعالی با تو چه کند! گفت اگر کار من بتومانند چه کنی؟ گفت ترا عفو کنم.

حجاج سه بار بخدای سوگند خورد که خدای هزار بار از تو
مهر بان ترست.

گویند چون او بمرد هیچ کس نیامد که او را دفن کند، کنیز کی
داشت چون آن حال بدید بریام آمد و این چند بیت بگفت.

اليوم يرحمنا من كان يرهنا	اليوم يتبع من كانو لنا تبعاً
اليوم نخضع للاقوام كلهم	اليوم يرفع ما الحزن والجزعاً
الله يسر كريم ماجد صمد	لوشاء يفر للـحجاج ماصعاً



از آنچه نقل کردیم روشن شد که اولاً: اصل هر دو نسخه
یکی است و از يك مأخذ گرفته شده و با احتمال قوی هر دو ترجمه
کتابی است بزبان عربی که تا کنون آنرا نشناخته‌ایم.

ثانیاً: از مقایسه عبارات دو نسخه، تقدم نسخه ما بر نسخه چاپی
از حیث انشاء و اصالت لغات و اصطلاحات زبان پارسی و تسلط و
احاطه مؤلف آن در لفظ و معنی، کاملاً آشکار است.

ترتیب قصص و مطالب در هر دو کتاب تا اواخر قصص حضرت
سلیمان علیه السلام تقریباً بريك نسق است، لکن از آنجا اندک تغییری
میان دو نسخه مشاهده می شود؛ هم در قصص که گاه تقدم و تأخر دارد
و هم در جمله‌ها و عبارات که عدم هماهنگی در آنها آشکار است.

در داستان حضرت یوسف علیه السلام این دویتی در متن خطی

ما آمده است :

عشق است که رنگ رخ جانها ببرد زور از تن . مغز از استخوانها به برد
 شاهان ز سر تخت ب خاک اندازد کاریست که بیخ خانمانها به برد
 لکن در مواضع دیگر شعری به نظر نرسید. احتمال دیگری
 که در چگونگی انشاهای کوناکون ابن کتاب می توان داد ، این
 است که : استادی قصص انبیا را در مجلس خود املا می کرده و
 شاگردانش هر يك به سلیقه خویش آن را نوشته و تنظیم کرده اند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی